

[صورت چهارم: صیرورت مجنی علیه به حکم مذبوح بعد از جنایت اول 1](#_Toc505519683)

[مراد از حیات مستقره 2](#_Toc505519684)

[مرحوم صاحب جواهر ره: حیات مستقر؛ ادراک و نطق و حرکات ارادی 2](#_Toc505519685)

[حیات مستقره در کتب اصحاب 3](#_Toc505519686)

[شرایع الاسلام 3](#_Toc505519687)

[مجمع الفائدة و البرهان 4](#_Toc505519688)

[کشف اللثام 4](#_Toc505519689)

**موضوع**: قتل به تسبیب/مراتب تسبیب/مرتبه چهارم/صورت چهارم /قتل عمد /کتاب القصاص

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در بررسی صور مرتبه چهارم تسبیب، به صورت چهارم یعنی صیروریت مجنی علیه به حکم مذبوح رسید.

#### صورت چهارم: صیرورت مجنی علیه به حکم مذبوح بعد از جنایت اول

لو جنى عليه فصيره في حكم المذبوح‌ و هو أن لا تبقى حياته مستقرة و ذبحه آخر فعلى الأول القود و على الثاني دية الميت و لو كانت حياته مستقرة فالأول جارح و الثاني قاتل سواء كانت جنايته مما يقضى معها بالموت غالبا كشق الجوف و الآمة أو لا يقضى به كقطع الأنملة.**[[1]](#footnote-1)**

همان گونه که گذشت؛ سه صورت از صور مرتبه چهارم قتل به تسبیب از کلام مرحوم محقق بیان شد، که با توجه به وجود نکته در تفکیک هر یک از این صور، صورت اول مربوط به اعانه در قتل، صورت دوم در مورد تسبیب به واسطه اکراه و صورت سوم از تسبیب به شهادت بر خلاف واقع بحث نموده است، و الان نوبت به صورت چهارم؛ یعنی جایی که جانی انسانی را در حکم مذبوح قرار داده است و در ادامه، شخص دیگری کار این مجنی علیه را تمام و حیات او را معدوم می کند که به نظر مرحوم صاحب شرایع قدس سره، جانی اول قاتل و شخص دوم متعدی بر میت است، و مانند کسی است که بعد از مرگ میت سر او را از بدن جدا کرده است.

مرحوم محقق ره در مقام؛ «فی حکم المذبوح» را این گونه معنا کرده است که برای مجنی علیه بعد از جنایت اول، حیات مستقره ای باقی نمانده باشد و شخص دوم حیات غیر مستقر را زائل نموده است. لذا اگر در این صورت، دومی سر مجنی علیه را از تن جدا نمود؛ قصاص بر اولی و دیه قطع رأس بر او ثابت خواهد بود.

##### مراد از حیات مستقره

باید دید که معنای حیات مستقره چیست تا حدود و ثغور این صورت مشخص و معلوم شود؟

عنوان حیات مستقره، در مواضعی از فقه مطرح شده است، از جمله در باب صید و ذباحه و جنایت بر انسان و قصاص، اما همان طوری که مرحوم محقق اردبیلی ره معتقد است؛ در هیچ یک از نصوص، عنوان حیات مستقره به عنوان موضوع حکم شرعی دیده نمی شود.

###### مرحوم صاحب جواهر ره: حیات مستقر؛ ادراک و نطق و حرکات ارادی

«لو جنى عليه فصيره في حكم المذبوح و هو أن لا تبقى حياته مستقرة فلا إدراك و لا نطق و لا حركة له اختياريين».**[[2]](#footnote-2)**

مرحوم صاحب جواهر ره، مراد از ذهاب حیات مستقره را این دانسته است که اموری مثل ادراک و نطق و حرکات اختیاری از مجنی علیه سر نزند و فقط حرکاتی که غیر ارادی است از او صادر شود؛ کما این که در مذبوحه حیوان حتی بعد از جدا نمودن سر، چنین حرکاتی دیده می شود.

لذا ایشان می فرماید که مراد از حیات مستقره این نیست که شخص مقتضی حیاتی طولانی را هم داشته باشد، بلکه ممکن است شخص فقط دقایق و لحضاتی از عمر شخص باقی مانده باشد، ولی حیاتش در این مدت کوتاه، مستقره باشد.

بنابراین، مراد مرحوم محقق ره از حیات مستقر، حیات متضمن بر شعور و ادراک و حرکات ارادی و اختیاری است، بنابراین، شخصی که قدرت تکلم دارد و یا عضوی هر چند کوچک از خود را به نحو ارادی حرکت می دهد؛ حیات مستقره ای دارد ولو به این که تا یک دقیقه زنده بماند و از طرفی هم برای صدق استناد عنوان قاتل به شخص، طول عمر مقتول قید نشده است.

البته مرحوم محقق ره در عده ای از مواضع شرایع، عنوان حیات مستقره را مطرح فرموده است و بر اساس آن چه در این مواضع ظهور دارد، می توان تفسیر مرحوم صاحب جواهر ره از آنها استخراج نمود و این تفسیر را سازگار با کلام ایشان در مواضع متعددی دانست، کما این که در کلام برخی دیگر از بزرگان اراده ای سازگار و مناسب با معنای فوق از سوی مرحوم صاحب جواهر ره دیده می شود.

حیات مستقره در کتب اصحاب

شرایع الاسلام

در بحث صید، در صورتی که مسلمان و کافر کلب معلَّم خود را برای صید و شکار ارسال کنند؛ مرحوم محقق این گونه فرموده است: «و لو أثخنه المسلم فلم تعد حياته مستقرة ثم ذفف عليه الآخر حل لأن القاتل المسلم.»؛[[3]](#footnote-3) بر اساس این کلام، با وجود این که ذابح صید، شخصی وثنی است، ولی حکم به حلیت شده است؛ چرا که قاتل و صیاد، بر مسلم صدق می کند که حیات مستقره را از بین برده است.

در بحث دیگری در شرایع در مورد شکار و صید این گونه آمده است: «الثالثة إذا أرسل كلبه أو سلاحه فجرحه و أدركه حيا‌

ف‍ إن لم تكن حياته مستقرة فهو بحكم المذبوح و في الأخبار أدنى ما يدرك ذكاته أن يجده يركض برجله أو تطرف عينه أو يتحرك ذنبه و إن كانت مستقرة و الزمان يتسع لذبحه لم يحل أكله حتى يذكى و قيل إن لم يكن معه ما يذبح به ترك الكلب حتى يقتله ثم يأكله إن شاء أما إذا لم يتسع الزمان لذبحه فهو حلال و لو كانت حياته مستقرة و إن صيره الرامي غير ممتنع ملكه و إن لم يقبضه فلو أخذه غيره لم يملكه الثاني و وجب دفعه إلى الأول».[[4]](#footnote-4)

بر اساس این کلام، صیدی که حرکت اختیاری و حیات مستقره دارد، اما زمان این حیات، وافی به ذبح نیست، مشمول ادله حلال بودن ذبح می شود، لذا حیات آنی ولو در حد یک چشم به هم زدن هم در حکم حیات عادی و طبیعی است؛ چرا که مستقره است و برای حلیت صید و شکار، محذور عدم کفایت زمانی مطرح شده است.

در موضعی دیگر از کتاب القصاص شرایع نیز از تعبیر حیات مستقره استفاده شده است؛ «و لو ألقته حيا فقتله آخر فإن كانت حياته مستقرة فالثاني قاتل‌ و لا ضمان على الأول و يعزر و إن لم تكن مستقرة فالأول قاتل و الثاني آثم يعزر لخطئه و لو جهل حاله حين ولادته قال الشيخ سقط القود للاحتمال و عليه الدية.

و لو وطئها ذمي و مسلم لشبهة في طهر واحد فسقط بالجناية أقرع بين الواطئين و ألزم الجاني بنسبة دية من ألحق به.»**[[5]](#footnote-5)**

مجمع الفائدة و البرهان

در عبارات دیگران هم مؤکد و مؤید این معنا دیده می شود و همان گونه که اشاره شد، مرحوم محقق اردبیلی ره تصریح دارد که عنوان حیات مستقره در نصوص مطرح نشده است، بلکه این مطلق قتل است که موضوع قصاص واقع شده است، منتهی عنوان قتل در کلام فقها نسبت به حیات مستقره تطبیق شده است؛ «و بالجملة، ليست الحياة المستقرة في الأدلة و لا بيانها، بل في بعض الاخبار: (إذا أدركت ذكاته فذكّه) «1» أي أدركت و هو حيّ عرفا يقال: انه حيّ يمكن ذكاته أي يعيش بمقدار زمان يمكن تذكيته فيه عادة مع حصول الأسباب، فان لم يفعل ذلك يحرم حينئذ.»[[6]](#footnote-6)

کشف اللثام

مرحوم فاضل هندی ره در کشف اللثام، حیات مستقره را به معنای دیگری گرفته است و چهار احتمال در آن ذکر کرده است، از جمله این که حیات مستقره در جایی صدق می کند، که فرد دو یا سه روز زنده باشد یا اینکه یک روز یا نیمی از آن را زنده بماند و یا اینکه، محتمل البقا باشد ولو این که این محتمل البقاء، به وقوع نپیوندد و فعلیت نیابد.

«إن كانت حياته مستقرّة بأن يعيش مثله اليوم أو الأيّام كما سيأتي. و يمكن مع ذلك أن لا يتّسع الزمان للتذكية بأن كان الصيد يعدو بعد الجرح فلا يدرك إلّا بعد يوم مثلًا أو كان الطريق إليه صعباً لا يمكن الوصول إليه إلّا كذلك، أو اجتمع فيه الأمران فلا بُعد في اجتماع الأمرين، على أنّه يمكن أن يراد هنا باستقرارها ما يسمّى به في العرف حيّاً و إن مات بعد لحظة، أو يقال: إنّما العبرة في استقرار الحياة بإمكان أن يعيش يوماً و هو لا يستلزم العيش فقد يموت بعد لحظة، أو المراد هنا ظنّ استقرار الحياة. و لا يفيد حمل الاتّساع على الاتّساع للتذكية و مقدّماتها القريبة كأخذ السكين من مكان قريب و سلّه أو انتظار معاون لا ينافي المبادرة. و بالجملة إذا لم يتّسع الزمان للتذكية فمات حلّ ما لم يتوان في ذكاته أو يتركه أي الصيد عمداً و هو قادر على ذكاته من حيث اتّساع الزمان لها و إن لم يقدر عليها لفقدان الآلة و نحوه.»[[7]](#footnote-7)

«و نعني «بما حياته مستقرّة» ما يمكن في العادة أن يعيش مثله اليوم أو الأيّام قيل: أو نصف يوم «7» و لم نقف لذلك على مستند. و في الدروس، و عن الشيخ يحيى: أنّ اعتبار استقرار الحياة ليس من المذهب، و نعم ما قال «8» و بغير المستقرّة ما يقضى عادة بموته عاجلًا.»[[8]](#footnote-8)

1. . [شرائع الإسلام، جعفر بن الحسن بن یحیی (المحقق الحلّی)، ج4، ص186.](http://lib.eshia.ir/71613/4/186/) [↑](#footnote-ref-1)
2. . [جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج42، ص58.](http://lib.eshia.ir/10088/42/58/) [↑](#footnote-ref-2)
3. . [شرائع الإسلام، جعفر بن الحسن بن یحیی (المحقق الحلّی)، ج3، ص156.](http://lib.eshia.ir/71613/3/156/) [↑](#footnote-ref-3)
4. . [شرائع الإسلام، جعفر بن الحسن بن یحیی (المحقق الحلّی)، ج3، ص158.](http://lib.eshia.ir/71613/3/158/) [↑](#footnote-ref-4)
5. . [شرائع الإسلام، جعفر بن الحسن بن یحیی (المحقق الحلّی)، ج4، ص266.](http://lib.eshia.ir/71613/4/266/) [↑](#footnote-ref-5)
6. . [مجمع الفائده و البرهان، مقدس اردبیلی، ج11، ص51.](http://lib.eshia.ir/10147/11/51/) [↑](#footnote-ref-6)
7. . كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، ج‌9، ص: 204. [↑](#footnote-ref-7)
8. . كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، ج‌9، ص: 231. [↑](#footnote-ref-8)